

# رفیق استالین محمد رضا را شاه کرد!



متنوع و حساس او بود. در شماره بعد اطلاعات (شنبه ۱۲ آبان ۵۲) اولین قسمت از مصاحبه من با وی در صفحه ۵ روزنامه به چاپ رسید. در انتهای ستون چهارم این مصاحبه در داخل یک پراگماتر این جمله آمده است:

«ساعت در اینجا شرح مفصلی راجع به اقدامات و مانورهای دولت خود برای عدم واگذاری امتیاز [نفت] به سه دولت مورد بحث ایواد کرد که در حوصله این گزارش نیست»

وجود همین جمله نشان می‌دهد قسمتی از مصاحبه سانسور شده است.

قرار بود قسمت دوم این مصاحبه روز بعد چاپ شود، اما نشد. چرا که در این قسمت یک راز سیاسی مهم وجود داشت که جز با موافقت دربار قابل چاپ نبود. این قسمت را به دربار فرستاده بودند و یک هفته بعد دربار نسخه اصلاح شده به دست خود محمدرضا پهلوی را برای چاپ به روزنامه عودت داد. متن آن مصاحبه سانسور شده را عیناً از روزنامه مورخه شنبه ۱۹ آبان ۵۲ نقل می‌کنم و سپس خواهم نوشت چه قسمت‌هایی حذف شده بود:

«ساعت به نویسنده اطلاعات گفت:

پیش از شروع جنگ بین الملل دوم، به واسطه رهبری خردمندانه رضا شاه کبیر روابط ایران و شوروی حسنه بود. بعد از شروع جنگ نیز دولت استالین نسبت به ایران سیاست ملایمی داشت. فقط از مدتی قبل از حمله شهریور ۱۳۲۰

که گاه دولت روسیه از مجرای من که سفیر کبیر ایران در مسکو بودم به دولت ایران اعتراض می‌کرد که هواپیماهای ایران به فضای روسیه در سرحدات مشترک دو کشور در مرز آذربایجان تجاوز کرده‌اند. این اعتراض‌ها جدی به نظر نمی‌رسید و اصولاً دلیلی دیده نمی‌شد که روسیه در حال جنگ با آلمان نازی، به همسایه بی‌طرف جنوبی خود حمله کند. در آن موقع جسته‌گریخته شنیده می‌شد متحدین مسکو و مخصوصاً آمریکا برای رساندن کمک به جبهه روسیه در تلاش پیدا کردن یک راه مواصلاتی هستند. دیپلماتهای آگاه از دو راه برای رساندن این کمک‌ها اسم می‌بردند. یکی از طریق فنلاند و دیگری

می‌کردم. این مصاحبه‌ها کراحت‌آمیز و آزار دهنده بود. زیرا اولاً به علت بسترگر شدن ساعد و بی‌اختیاری او در حفظ ادراش خوابگاه وی بوی تعفن می‌داد.

ثانیاً به دلیل کبر سن و نسیان بیش از اندازه، ساعد نمی‌توانست توالی خاطرات خود را حفظ کند. دو سه جمله‌ای درباره یک موضوع می‌گفت و بعد بی‌اختیار یا رشته صحبت را به موضوعی دیگر می‌کشاند، یا درباره همان موضوع سخنانی می‌گفت که متضاد با گفته‌های قبلی خودش بود. من مجبور می‌شدم صحبت را قطع کنم، روز دیگر به سراغ او بروم و با یادآوری موضوع مورد بحث روز قبل بخوام ادامه آن را شرح دهم.

بارها تقاضا کردم روزنامه مرا از ادامه آن کار معاف کند، اما عباس مسعودی اصرار داشت کار را ادامه دهم و می‌گفت: در سینه این مرد اسراری نهفته است که هر کدام از آنها کلید حل یکی از معماهای تاریخ معاصر است.

به راستی چنین بود و ساعد اسرار زیادی می‌دانست که من توانستم یکی از آنها. و عجیب‌ترینشان را از دهان او بیرون بکشم، او چه اسرار دیگری را با خود به گور برد، خدا می‌داند.

وضع مزاجی ساعد رفته رفته به قدری خراب شد که دیگر امکان مصاحبه با او نبود و ناگزیر برنامه را تعطیل کردم.

حدود صد دقیقه مصاحبه قابل استفاده با ساعد مراغه‌ای حاوی موضوعات گوناگونی بود که من آنها را پیاده، طبقه‌بندی و تنظیم کردم. آنها را به قسمت ماشین‌نویسی تحریریه روزنامه اطلاعات دادم تا در دو نسخه تایپ شود. یک نسخه را به سردبیری روزنامه تحویل دادم و یک نسخه را برای خودم نگه داشتم. همچنین از روی نوارهای مصاحبه یک کپی برای خودم برداشتم و اصل نوار را به سردبیری سپردم.

ساعد مراغه‌ای روز پنجشنبه دهم آبان ۱۳۵۲ در سن ۹۲ سالگی درگذشت. همان روز روزنامه اطلاعات در صفحه ۱۷ خود زندگینامه مفصلی از این رجل سیاسی چاپ کرد که نشان دهنده مشاغل

ردیف حکیم الملک و تقی‌زاده و سایر همپالکی‌هایشان بوده‌اند.

و اما قرارداد نفت شمال هم به صرفه و صلاح کشور و مردم بود و اصولاً امتیاز نبوده و فقط تاسیس یک شرکت سهامی خارجی و ملت ایران بود که تازه روسها می‌دانستند که به آنها نفت نخواهند داد بلکه می‌خواستند قرارداد یا امتیاز نفت شمال را که توسط ساعد مراغه‌ای تنظیم و می‌رفت که با آمریکا مبادله شود، از اثر بیندازند و با همه تفصیلات روسها یعنی اتحاد شوروی آن ایام اگر بسبب اتمی داشتند آن تاریخ در مسیر دیگری جریان پیدا می‌کرد....

هدف من این نیست که وارد ماهیت حزب توده، نقش اشرف پهلوی در قتل محمد مسعود و باقی قضایا شوم. نیز قصد ندارم به دیدگاه‌های آقای علوی بپردازم و فقط ایشان را متوجه این نکته می‌کنم اگر مراغه‌ای نوکر انگلیس بوده، طبعاً می‌باید قرارداد نفت شمال را با انگلیسی‌ها منعقد می‌کرد و نه با آمریکائیکه در آن زمان هنوز جای پایشان در ایران مستحکم نشده بود.

●●●●

می‌گویند سیاست پدر و مادر ندارد. من نمی‌توانم با اطمینان برای سیاست مادری پیدا کنم اما با قاطعیت می‌گویم سیاست پدری دارد و آن اقتصاد است. شاید مادر سیاست هم روح جاه طلبی و زیاده خواهی انسان‌ها باشد. کسی چه می‌داند؟!

از قرار می‌گردد که در متن گراور ضمیمه این نوشته آمده، در آستانه مرگ ساعد مراغه‌ای من سه ماه متوالی روز در میان به خانه وی (که در خیابان حافظ، کوچه هاتف واقع بود) می‌رفتم و با او مصاحبه

یکی از خوانندگان ماهنامه آقای امیر منصور علوی - چندی پیش نامه‌ای به سردبیری مجله نوشت که محرکی شد تا من یکی از شگفت‌انگیزترین حوادث تاریخ معاصر ایران را برملا کنم. ابتدا قسمتهایی از نامه ایشان را نقل می‌کنم و آنگاه به اصل مطلب می‌پردازم. آقای امیر منصور علوی با اشاره به قتل محمد مسعود روزنامه‌نگار معروف، و نقش اشرف پهلوی در این قتل نوشته است:

با همه ارادت‌هایی که به جناب دکتر مهندس کیانوری مجدداً و اخیراً (پس از خواندن آن مصاحبه کتاب گونه‌ایسان) پیدا کرده‌ام، ولی اظهاراتشان را درباره قتل مسعود قبول ندارم. در آن روزها که من کلاس نه یا ده بودم و سرم هم یک کمی توی حساب سیاست بود، شما هنوز وجود نازنینتان زینت افزای این دنیا نشده بود. آن روزها همه مردم ایران که سرشان به تشنه می‌آرزید بدون هیچ شائبه غرضی و نظری متفق القول بودند که این قتل کار آخت الخبائث دوران به خاطر همان پالتوی پوستی بود که جناب اجل استالین به خاطر مصالح سیاسی بنا برده [اشرف پهلوی] اهداء کرده بود که می‌بایست جزء اموال عمومی به حساب آید، مثل پورسانت‌هایی که امروز به حساب شخصی گذاشته می‌شود این خانم هم پالتو را برای خودشان برداشته بود.

عجیب‌تر اینکه ساعد مراغه‌ای جزء طرفداران و موافقان انعقاد قرارداد نفت شمال و استنگیرا... احتمالاً توده‌ای بوده، هرگز نامبرده از دشمنان و مخالفان سرسخت حزب [توده] و از ابراز هیچ‌گونه کینه و عداوتی نسبت به توده‌ای‌ها فروگذار نکرده و از فراماسونها و پیچ و مهره‌های فرسوده امپریالیسم انگلیسی در

# سیاست پدري دارد به نام اقتصاد

از طریق ترکیه. اما آنها در عین حال تردید داشتند که متفقین بتوانند از این مسیر به جبهه روسیه اسلحه و مهمات و ملزومات بفرستند. زیرا حمل و نقل صدها هزار تن اسلحه و مهمات در سرزمین یخ‌زده فنلاند کاری بود بس مشکل و از طرفی حدس زده می‌شد ترکها در برابر خواست متفقین برای راه دادن به کاروانهای اسلحه به مقصد روسیه مقاومت خواهند کرد. تنها چیزی که در آن زمان مطرح نبود استفاده از ایران برای ارسال اسلحه به جبهه روسیه بود. و تا آنجا که من می‌دانم، متفقین در بهانه گیریهائی که این اواخر می‌کردند (منظور پیش از شهریور ۱۳۲۰ است) به هیچ وجه درباره اینکه از دولت ایران انتظار دارند راهی برای ارسال اسلحه به جبهه روسیه به آنها واگذار کند اشاره‌ای نمی‌کردند و من قطع دارم که اگر آن‌چنین تقاضائی داشتند، قطعاً منم به عنوان سفیر ایران در شوروی از آن مطمع می‌شدم و به احتمال، دولت ایران در این باره به مطالعه و مذاکره با متفقین می‌پرداخت.

به هر حال، بعد معلوم شد که متفقین ایران را برای ارسال اسلحه و مهمات به جبهه روسیه برگزیده‌اند. آنها وجود عده‌ای از آلمانیها را که به عنوان تکنیسین و مشاور فنی در ایران خدمت می‌کردند، بهانه ساختند و غافلگیرانه و بی‌اخطار قبلی به ایران حمله آوردند. حال آنکه ایران حتی به این بهانه آنها توجه کرده بود. و همچنانکه گفتم من در سحرگاه سوم شهریور خبر حمله ناگهانی متفقین به ایران را از زبان مولوتف وزیر خارجه شوروی شنیدم. نویسنده اطلاعات. اسنادی که اخیراً از جانب وزارت خارجه انگلیس منتشر شده صحت حدس‌های محافل

دیپلماتیک را در مورد این که متفقین قصد داشتند از راه ترکیه یا فنلاند به جبهه روسیه اسلحه و مهمات بفرستند تأیید می‌کند. این اسناد حاکی است بعد از آنکه مشکلات موجود برای انتخاب فنلاند و ترکیه جهت ارسال کمک به روسیه بررسی شد، به پیشنهاد چرچیل ایران بدین منظور انتخاب گردید.

## پیشنهاد شوم

ساعد به دنبال بیانات خود افزود: «از صبح شبی که مولوتف خبر حمله متفقین را به من داد، عده‌ای نظامی روسیه به جلوی سفارت ایران فرستاده شدند تا باصطلاح سفارت را در نظر بگیرند. در این روزگار ما ایرانیهای عضو سفارت به خاطر اینکه وطنمان به اشغال بیگانه درآمده بود در وضع روحی سختی بسر می‌بردیم. مخصوصاً از اخباری که از تهران دریافت می‌کردیم ملول‌تر می‌شدیم. در این احوال نایمون روزی سفیر انگلیس در مسکو که «استافورد کریس» نام داشت به ملاقات من آمد و پیشنهاد شومی را عنوان کرد. او گفت: «شاه حاضر (رضا شاه کبیر) از ایران می‌روند و ما مایل نیستیم ولیعهد قانونی (اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر) به

من تعیین تکلیف می‌کرد. انگلیس‌ها خواب بدی برای مملکت ما دیده بودند آنها می‌خواستند همه مظاهر ملی و قدرتهای رهبری ما را از صحنه خارج کنند. در حالی که صدایم از خشم می‌لرزید، گفتم:

«آقای کریس، شما به چه جرأتی این پیشنهاد را به من می‌کنید؟ می‌دانید که من این پیشنهاد را قبول نمی‌کنم. و او با خونسردی گفت: باید قبول کنید!

به هیچ وجه و به هیچ قیمت قبول نمی‌کنم. من هم سربازم و هم درویش. اگر دولت خودمان، مجلس خودمان و ملت خودمان دستور بدهند که از مقام سفیری به سربازی ساده تغییر مقام دهم با افتخار این کار را می‌کنم اما از خارجی هیچ چیز را ولو گران‌بهارترین چیزها باشد قبول نمی‌کنم.

گفت: به هر حال شما قبول می‌کنید یا رد، این قطعی است هم شاه از ایران خواهند رفت و هم ولیعهد و وضع همان خواهد شد که گفتم، حال که شما عنوان نیابت سلطنت را قبول نمی‌کنید ما به سراغ شخص دیگری می‌رویم.

شاید روسها مرا مجاب به قبول این پیشنهاد ضد میهنی کنند. وزارت خارجه شوروی هم مرا احضار کرد. مولوتف و معاونش که یکی از خویشاوندان استالین بود با من در این باره مذاکره کردند و نظرم را خواستند. به آنها گفتم: «ولیعهد ایران را مجلس ایران، یعنی همه مردم ایران تأیید کرده‌اند، اگر در این زمینه کاری کنید که خلاف تصویب و میل ملت ایران باشد، در حقیقت به مقدسات همه ملت ایران توهین کرده‌اید و خوب می‌دانید یک ملت ولو این که مملکتش تحت اشغال نظامی باشد، به هنگامی که مقدسات ملی خود را در معرض توهین ببیند، ساکت نمی‌نشیند و خطرناک خواهد شد. و آنچه هم که به شخص من مربوط می‌شود، این است که من تحت هیچ فشاری تن به این خیانت نخواهم داد.

مولوتف نتوانست از تحسین من به خاطر وفاداریم به رهبر کشورم و به کشورم خودداری کند و گفت: «شما آدم خوبی هستید».

## احضار به تهران

ساعد در این هنگام به گریه افتاد و در میان حق‌گریه گفت: «اجاب

ساعد پیشنهاد ستاتور مسعودی را پذیرفت و پاره‌یی از جریالات سیاسی مربوط به خودش را که تا این زمان باز نگفته بود، برای نویسنده اطلاعات بازگو کرد. قسمتی از این مصاحبه را سه روز پس از فون‌ساعدر روز شنبه دوازدهم آبان‌ماه جاری- خواندید. در این شماره قسمتی دیگر از افشاکاری های این رجل را که بی شک یکی از هیجان‌انگیزترین اسناد تاریخی کشور ما است، مطالعه می‌فرمائید.

توضیح این نکته ضروری است که مرحوم ساعد بعلت بیماری شدید لمی توانست در هر جلسه بیش از سه دقیقه حرف بزند. بهمین جهت علیرغم آنکه نویسنده اطلاعات سه ماه متوالی یک روز در میان به ملاقات ساعد رفت، نتوانست در مجموع بیش از ۱۰۰ دقیقه با آن مرحوم گفتگو کند.

مجموع این گفتگوها درشت‌وروی لوادکاست ضبط شده است و در اولین فرصت به آرشیو اسناد ملی ایران اهداء خواهد شد تا بعنوان یک سند گرانبها حفظ شود.

می‌خواستند وضعیت ایران را خراب کنند، اما خدا نخواست، ملت ایران نخواست و رجال میهن پرست ایران نخواستند... روسها از همصدائی با انگلیسها برای تغییر ولیعهد قانونی ما خودداری کردند و انگلیسها نتوانستند به مقصود خود نائل شوند».

ساعد اندکی مکث کرد و بعد که نفسش آرام شد، ادامه داد:

و من فقط پاسخ دادم: -خواهم دید!

بلافاصله پس از این ملاقات، ماجرا را به آقای فروغی که نخست وزیر بود مخابره کردم تا ایشان هم از نقشه‌های شوم دشمنان ایران اطلاع یابند. از طرفی همچنانکه حدس می‌زدم انگلیسها برای متقاعد کردن من بی‌کار ننشستند و به وزارت خارجه شوروی متوسل شدند تا

جای ایشان جلوس کند. ترتیبی داده شد که یکی از والا حضرتهای خردسال به جای اعلیحضرت رضا شاه بنشینند و شما هم تا زمانی که ایشان به سن قانونی برسند به عنوان نایب السلطنه امور کشور را اداره کنید.

حال مرا حدس بزنید! در آن روزگار شوم، سفیر یک کشور بیگانه در کشور بیگانه دیگری برای کشور باستانی

«مدتی بعد از این روزهای شوم به تهران احضار شدم. روسها برای مراسم خداحافظی آبرومندی ترتیب دادند و شخص مولوتف با وجود آن که وقتی خبر حمله متفقین را به ایران، به من داد، بر سرش فریاد کشیده و با خشم اعتراض را بازگو کرده بودم، از من تجلیل کرد. اما هیچکس از این تجلیل اندکی از اندوه درون من نکاست. چرا که می دانستم کشورم چه سالهای سختی در پیش دارد.»

### قسمت سانسور شده

افشای این مطلب که انگلیسی ها در سال ۱۳۲۰ قصد داشته اند مانع به سلطنت رسیدن محمدرضا شوند در آن زمان (یعنی سال ۵۲) جنجالی برانگیخت. چرا دربار مانع انتشار کامل خاطرات ساعد نشد؟ من دقیقاً نمی دانم. حدس می زنم چون در آن زمان سیاست غالب در ایران سیاست آمریکایی ها بود و شاه خود می خواست زخم زبانی به انگلیسی ها بزند با چاپ این قسمت موافقت کرد. فقط همین قسمت و نه کل اعترافات ساعد.

اگر خواننده به دو سطر آخر متن گراور شده در این مطلب توجه کند، نکته جالبی در خواهد یافت. در این دو سطر آمده است «مجموع این گفتگوها در پشت و روی نوار کاست ضبط شده و در اولین فرصت به آرشیو اسناد ملی ایران اهدا خواهد شد تا به عنوان یک سند گرانبها حفظ شود.»

چرا باید نوار مطلبی که در یک روزنامه معتبر و ماندنی چاپ شده به آرشیو ملی اهدا شود؟

در واقع سردبیری روزنامه با نوشتن این جمله خواسته بود به اهل فهم بفهماند آنچه چاپ شده کل ماجرا نیست. نوار به «آرشیو» سپرده شده تا در وقت مقتضی مورد استفاده قرار گیرد.

نمی دانم این نوار به آرشیو ملی ارائه شد یا نه و آیا اگر به آرشیو ملی داده نشده آیا در آرشیو روزنامه اطلاعات موجود است یا خیر؟ اما این را می دانم اگر در هفده شهریور ۱۳۵۷ خانه من مورد هجوم مأموران امنیتی قرار نمی گرفت و آرشیو به یغما نمی رفت من اکنون هم کپی آن نوار را داشتم و هم نسخه دوم پیاده شده آن را (البته بدون سانسور). همین قسمت سانسور شده کلید حل

بسیاری از معماهای قبل و بعد از حوادث ۲۸ مرداد است. و اصطلاحاتی چون «توده ای نفتی» را مفهوم می کند، و پرده از راز سفر کافئارادزه معاون کمیسارهای خارجی شوروی به ایران و وقایع بعد از این سفر، عدم تخلیه آذربایجان از طرف نیروهای شوروی بعد از پایان جنگ و ماجرای پیشه وری و فرقه دموکرات برمی دارد.

### ملاقات با استالین

آن قسمتی که از خاطرات ساعد حذف شده و من ذیلاً می آورم گرچه نقل کلمه به کلمه گفتار او نیست، اما با اطمینان می توانم بنویسم همان است که او گفت و دربار دورش را خط کشید و و

بعد از آن تلگرام رمزی به سفارت رسید که به موجب آن مرا به تهران احضار کرده و خواسته بودند بدون لحظه ای درنگ و از نزدیکترین راه ممکن خود را به تهران برسانم. از مسیر زمینی و از طریق بادکوبه به ایران و تهران آمدم. بلافاصله مرا به دفتر فروغی (نخست وزیر) بردند و او گفت: ماموریت سرنوشت سازی را برعهده ات می گذارم. همانطور که می دانی انگلیسی ها می خواهند با کنار گذاشتن ولیعهد و انتخاب یکی از والاحضرت های خردسال جای پای خودشان را بعد از جنگ مستحکم کنند. آمریکایی ها نسبت به این قبیل امور بی تفاوتند و از جانب آنها امیدوی نداریم. امید ما به روسهاست. سعی کن مقامات شوروی را قانع کنی



مولوتف وزیر خارجه استالین

کنار آن نوشت «انتشار این مطالب فعلاً مصلحت نیست». به جای آن قسمت های سانسور شده این جمله نوشته شده بود: «روسها از همصدائی با انگلیسیا برای تغییر ولیعهد قانونی ما خودداری کردند و انگلیسیا نتوانستند به مقصود خود نائل شوند.»

از طرفی اگر تأکید می کنم سطور زیر عین گفته های ساعد است بدان علت است که حداقل سه بار ساعد آنها را تکرار کرد، یک بار من از نوار پیاده کردم، یک بار آن را با اصل مطابقت دادم و بعدها هم آن را چند بار مرور کردم.

ساعد گفت:

بلافاصله پس از رفتن استافورد کریس موضوع پیشنهاد اورا با تلگراف رمز به تهران اطلاع دادم و تأکید کردم که انگلیسی ها با تمام قوا سعی دارند نقشه خود را اجرا کنند، چند روزی خبری نشد و

سرانجام این ملاقات دست داد و من پیام فروغی را به وزیر خارجه شوروی که از شادی در پوست خود نمی گنجید رساندم. مولوتف گفت تصمیم قطعی را در این مورد باید شخص رفیق استالین بگیرد. من موضوع را گزارش می کنم و نتیجه را به اطلاع شما می رسانم.

بعد از چند روز، یک شب، یکی از آن شهبایی که مسکو زیر آتش نیروهای آلمانی بود یک اتومبیل وزارت خارجه شوروی به دنبال من آمد و مرا به مقصد نامعلومی که بعداً دانستم پناهگاه استالین است برد. استالین با گرمی مرا پذیرفت و خواست پیام نخست وزیر ایران را شخصاً برایش بازگو کنم. وقتی پیام را شنید از من تضمین قابل قبولی خواست. گفتم فرصت کسب اجازه از تهران نیست و اگر شما در این زمینه وقت گذرانی کنید انگلیسی ها کار خود را از پیش خواهند برد و موضوع منتفی می شود. استالین قول شفاهی مرا پذیرفت و همانجا در حضور من به مولوتف دستور داد به انگلیس ها فشار بیاورد در امور داخلی ایران دخالت نکنند و از آمریکاییها نیز در این مورد کمک بگیرد. استالین به مولوتف تأکید کرد که در مذاکراتش با انگلیسی ها و آمریکایی ها به توافق سه کشور در این مورد که اشغال ایران فقط برای تسهیل ارسال اسلحه به شوروی بوده و نه چیز دیگری تکیه کند.

بعد از این مسابقات، سیاست شوروی ها بر مبنای فشار بر انگلیسی ها برای عدم مداخله در امر جانشینی رضاشاه، و جلب حمایت آمریکا در این زمینه قرار گرفت.

### پاداشی که ساعد گرفت

بار دیگر به قسمت آخر مصاحبه چاپ شده ساعد در شماره ۱۴۲۵ (۱۹) آبان ۱۳۵۲) اطلاعات توجه کنیم.

«مدتی بعد از این روزهای شوم به تهران احضار شدم. روسها برای مراسم خداحافظی آبرومندی ترتیب دادند و شخص مولوتف با وجود آن که وقتی خبر حمله متفقین را به ایران به من داد، بر سرش فریاد کشیده و با خشم اعتراض را بازگو کرده بودم، از من تجلیل کرد.»

چرا باید مولوتف از سفیر یک کشور اشغال شده تجلیل کند؟

جز این است که ببینیم مولوتف مطمئن بوده ساعد در بازگشت به ایران پاداشی خواهد گرفت که یک پست مهم

# ساعد در پناهگاه جنگی استالین چه گفت و چه شنید؟

خواهد بود؟ و شاید همین ساعد باشد که وعده واگذاری امتیاز نفت شمال را تحقق بخشد.

ساعد به ایران آمد و در سال ۱۳۲۱ در کابینه سهیلی به وزارت خارجه رسید. وقتی سهیلی رفت و قوام السلطنه نخست‌وزیر شد ساعد بازم سمت خود را حفظ کرد. بعد از سقوط قوام و تشکیل کابینه دوم سهیلی ساعد همچنان وزیر خارجه ماند. در همین دوران کنفرانس تهران با شرکت چرچیل، استالین و روزولت تشکیل شد و ساعد از این موقعیت استفاده کرد و طی ملاقاتهای مهمی با استالین، مولوتف، ایدن و ژنرال

هورلی مشاور روزولت مذاکراتی انجام داد و در نتیجه اعلامیه‌ای از طرف سران سه دولت در پایان کنفرانس راجع به ایران منتشر شد که در حقیقت تضمین‌نامه‌ای به نفع ایران بود.

در فروردین ۱۳۲۳ پس از استعفا سهیلی ساعد به سمت نخست‌وزیری انتخاب شد. دولت او سه بار در ۱۷ فروردین و ۱۵ شهریور و ۲۰ مهر ترمیم گسردید. از وقایع مهم دوران نخست‌وزیری ساعد آغاز مذاکرات نفت بین ایران و شوروی و سفر کافتارادزه معاون کمیساریای خارجی شوروی به ایران بود. اما سفر کافتارادزه به ایران با شکست مواجه شد و ساعد وی را دست خالی بازگردانید. (خلف وعده یک دیپلمات!) از همان روز تبلیغات شدیدی علیه وی توسط جناح‌های افراطی چپ آغاز شد و نماینده شوروی در تهران، ایران را به قطع روابط سیاسی تهدید کرد. بالاخره پس از دو ماه تیرگی شدید روابط سیاسی ایران و شوروی در آخِر آبان ۱۳۲۳ ساعد از سمت نخست‌وزیری مستعفی شد.

ساعد بار دیگر در آبان ۱۳۲۷ به سمت نخست‌وزیری انتخاب شد. در این

دوره او سازمانهای محل امنیت و مرکز حزب توده را به صورت قانونی منحل کرده و....

## رازهایی که به گور رفت

آقای امیر منصور علوی حق داشته‌اند بنویسند زمانی که این وقایع ریشه می‌گرفت ما در این دنیا نبوده‌ایم. روزی که فروغی به دست ساعد استالین را عامل به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی کرد من به دنیا نیامده بودم. روزی هم که ساعد نخست‌وزیر شد من به دنیا نیامده بودم. در آبان ۱۳۲۳ که دور اول نخست‌وزیری ساعد خاتمه یافت من چهار ماه و نیمه بودم. در روزهایی که جوانان شیفته افکار چپ به توصیه حزب توده و در تظاهرات سازمان یافته آن علیه دولت ساعد و دولتهای بعد از او تظاهرات می‌کردند و در خاک و خون می‌غلطیدند من دو - سه - چهار - پنج ساله بودم. من نمی‌فهمیدم و نمی‌توانستم بفهمم چرا گلوله‌ای شلیک می‌شود و انسانی در خون خود می‌غلطد. نه تنها من که کودکی بودم علتها را نمی‌فهمیدم و نمی‌دانستم، حتی آنها هم که بزرگسال بودند و به

خیابانها می‌ریختند و سینه سپر می‌کردند، از حقیقت خبر نداشتند. نه فقط اینها خبر نداشتند بلکه به احتمال بسیار جنابان کیانوری و احسان طبری نیز نمی‌دانستند چرا از مسکو دستور می‌رسد اعضا و سمپاتیهایشان را به خیابانها بریزند. پیشه‌وری هم نمی‌دانست، خلیلهای دیگر هم نمی‌دانستند. از ماجرا عده کمی اطلاع داشتند که خیلی هایشان رازها را با خود به گور بردند.

و اگر نامه شما، آقای علوی، محرکی نمی‌شود، ای بسا که در من نیز به این زودی‌ها همت نوشتن این سطور ایجاد نمی‌شد. و شاید هم هرگز به صرافت این کار نمی‌افتادم.

امیدوارم این نظر بنده که مدعی هستم سیاست پدری دارد بنام اقتصاد و مادری دارد که شاید زیاده‌خواهی و قدرت طلبی ما انسانها باشد مورد قبول جنابعالی و دیگر کسانی که وقایع سیاسی را از زاویه برداشتهای شخصی، و یا براساس باورهای ایدئولوژیکی خود ارزیابی می‌کنند، قرار گرفته باشد.



# گزارش

## فرم اشتراک ماهنامه گزارش

حق اشتراک یکساله	محل سکونت مشترک
۱۱۰۰۰ ریال	داخل کشور
۲۶ دلار آمریکا	کشورهای آسیایی
۳۵ دلار آمریکا	سایر کشورها

۱- ماهنامه گزارش برای دانشجویان ۳۰٪ و برای دانشگاهیان و فرهنگیان ۲۰٪ تخفیف قائل می‌شود. استفاده از این تخفیف منوط به ارائه فتوکپی کارت دانشجویی و کارسندی یا معرفی‌نامه از سازمان مربوطه است.  
۲- لطفاً وجه اشتراک را به حساب جاری ۸۵/۸۰۳۰ بانک سپه - شعبه دانشگاه (میدان انقلاب) تهران واریز و اصل فیش آن را، همراه درخواست اشتراک بوسیله صندوق پستی ۵۴۶۷-۱۴۱۵۵ به دفتر مجله ارسال کنید.  
شماره‌های قبلی مجله هر نسخه ۱۵۰۰ ریال به فروش می‌رسد.

۳- علاقمندان به اشتراک در خارج از ایران می‌توانند مبلغ اشتراک را به صورت حواله بانکی کتبی، به نام ابوالقاسم کلباف، عهده بانک ملی، شعبه مرکزی در تهران کد ۰۶۰ واریز و اصل حواله را با مشخصات خود به صندوق پستی ۵۴۶۷-۱۴۱۵۵ تهران - ایران یا پست سفارشی ارسال نمایند.